

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى الصِّدِّيقَةِ فَاطِمَةَ الزَّكِيَّةِ حَبِيبَةَ حَبِيبِكَ وَنَبِيِّكَ وَأُمَّ أَحِبَّائِكَ وَأَصْفِيَّائِكَ الَّتِي اتَّجَبَتْهَا وَفَضَّلَتْهَا وَاخْتَرَتْهَا عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ اللَّهُمَّ كُنِ الطَّالِبَ لَهَا مِمَّنْ ظَلَمَهَا وَاسْتَخَفَّ بِحَقِّهَا وَكُنِ النَّائِرَ اللَّهُمَّ بِدَمِ أَوْلَادِهَا اللَّهُمَّ وَكَمَا جَعَلْتَهَا أُمَّ أئِمَّةِ الْهُدَى وَحَلِيلَةَ صَاحِبِ اللُّوَاءِ وَالْكَرِيمَةِ عِنْدَ الْمَلَأِ الْأَعْلَى فَصَلِّ عَلَيْهَا وَعَلَى أُمِّهَا صَلَوةً تُكْرَمُ بِهَا وَجَهَ آيِبِهَا مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَتَقَرُّ بِهَا أَعْيُنُ ذُرِّيَّتِهَا وَابْلَغُهُمْ عَنِّي فِي هَذِهِ السَّاعَةِ أَفْضَلَ التَّحِيَّةِ وَالسَّلَامِ.

در این مسئله که اگر مکره علی سبیل التخییر بر دو امر یا چند امر، یعنی چند بیع اکراه کرد مکره را و مکره دفعهً واحده همه را فروخت، آیا در این جا حکم چیست؟ مجموعاً در مقام شش وجه ذکر شده که سه وجه آن در تحریر الوسیله بود. وجه اول این که هر دو صحیح باشد. که قواه الشیخ الاعظم قدس سره و رجحه الامام در تحریر الوسیله، اگرچه بعداً در بیع عدول کردند.

وجه دوم فساد هر دو بود. که این هم بزرگانی قائل به این شدند منهم اصحاب المنهاج هست که قائل به این مسئله شدند. محقق خوئی و عده‌ای از تلامذه‌ی ایشان ... اگرچه محقق خوئی در درس غیر از این را فرمودند اما در فتوا این را اختیار فرمودند. که بحث این دو تا را انجام دادیم تا حدودی. اما یک مقداری باقی مانده که بعد نعود الیه.

وجه سوم این بود که بگوییم یکی از این دو تا صحیح است و یکی باطل است، لا علی التعیین. یکی صحیح است لا علی التعیین، و یکی باطل است لا علی التعیین، و التعیین بالقرعة. که این مطلبی است که خب بزرگانی فرمودند مرحوم امام در بیع این را اختیار فرموده.

وجه چهارم همین وجه هست که بگوییم یکی صحیح است و یکی باطل است لا علی التعیین. و التعیین باختیار البایع. که این را هم مرحوم محقق خودی در درس اختیار فرموده و بعضی تلامذه‌ی ایشان هم فتوایشان به همین است.

وجه پنجم این است که باز همین مسئله که یکی صحیح است و یکی باطل است لا علی التعین، و التعین بالقسمه المبنیة علی التراضی. که این را شیخنا الاستاد قدس سره در ابتغاء الفضيلة فرمودند و فرمودند لعله اقوی الوجوه. دلیل این وجه این است که خب این‌جا در اثر این‌که یکی اکراهی هست باطل است. و یکی صحیح است پس از این دو مثلاً متاعی که این دو فرشی که یکی مکره علیه علی سبیل البدلیة بوده، فروخته شده، پس یکی منتقل شده و یکی منتقل نشده در ملک او باقی مانده، وقتی یکی صحیح است و یکی صحیح نیست، یعنی در واقع یکی از این فرش‌ها لا علی التعین مال مشتری شده و یکی از این فرش‌ها هم لا علی التعین در ملک خود بایع باقی مانده.

خب حالا این‌جا از مواردی است که کأنّ مثل موارد اختلاط اموال است پس بنابراین باید تقسیم بکنند به از راه قسمت تعیین بکنند از راه قسمت که البته قسمتی که مبنی بر تراضی است. حالا تعبیر ایشان این است المبنیة علی التراضی. و ایشان می‌فرمایند در این مقام این‌جا و جاهایی که نظیر این است می‌توانیم بگوییم که باید همین حرف را زد. مثلاً دفعه‌ای واحد دو بیعی را انجام داده که یکی اکراهی هست و یکی اضطرار است. و حالا نمی‌دانیم اکراهی باطل است و اضطراری درست است. و این‌جا حالا نمی‌دانیم کدام را بگوییم منتقل شده و کدام منتقل نشده. به همین تقسیم و قسمت می‌توانیم بگوییم. حالا ما برمی‌گردیم به این فرمایش، حالا ششم را هم بگوییم حالا برمی‌گردیم.

ششم این است که بگوییم این‌جا یکی از این دو تا صحیح و یکی باطل است لا علی التعین، ولی تعیین به تصالح و مصالحه است، نه به قسمت؛ مصالحه باید بکند. که این را محقق ایروانی قدس سره در تعلیقه‌ی مبارکه فرمودند. فرمودند اگرچه ما به طور قاطع می‌گوییم هر دو صحیح است به آن بیانی که ایشان داشتند برای وجه صحت، چون حرف ایشان این بود که در این‌جا اکراه تعقل ندارد اصلاً نسبت به بیع هر دو. چون بایع که گفته یکی را بفروش، پس این‌که حالا هر دو را می‌آید می‌فروشد، هر دو که حرف بایع نبوده حرف مکره نبوده، پس یکی از این‌ها حتماً به اختیار خودش، به طیب نفس خودش، اقدام کرده. وقتی یکی به طیب نفس اقدام شد چون مقصد مکره محقق می‌شود خود به خود، پس دیگری هم هیچ‌وقت به اکراه محقق نمی‌شود. بنابراین اکراهی در این‌جا نیست. فلذا قاطعاً ایشان می‌فرمایند که و لا احتمال دیگری باید گفت که هر دو صحیح است. اما اگر اغمضنا از این نظریه. و آمدم گفتیم یکی صحیح است و یکی باطل است. این‌جا باید بگوییم که به تصالح یا به قرعه، مصالحه کنید. اگر گفتید قرعه هم اشکال دارد خب مصالحه باید بکنید، چون یکی از این مال‌ها، مال بایع است و یکی هم مال مشتری شده، آن که مکره علیه است خب مال بایع است باقی مانده در ملک بایع. آن‌که نه، خب منتقل شده به مشتری. کدام است نمی‌دانیم. باید تصالح بکنند، مصالحه بکنند. این شش وجه در مقام است.

خب این وجه سه و چهار و پنج و شش، یک مشکله‌ی مشترک دارند، یک اشکال مشترک دارند که همان اشکالی است که در وجه ثانی گفته می‌شد. و توی این‌ها آن حل نشده. و آن وجه چه بود؟ این بود که شما که می‌خواهید بگویید یکی از این‌ها صحیح است لا علی التعین، چه جوری می‌گویید؟ مستند این حرف چه هست؟ به «أحلّ الله البيع» می‌خواهید تمسک کنید؟ قابلیت تطبیق ندارد. چون لا علی التعین فردی که معین نیست اصلاً، مردد است، این که چنین فردی وجود ندارد که «أحلّ الله البيع» بخواهد آن را بگیرد. عنوان احدهما و این‌ها هم که امام آن جوری تصویر می‌کردند که این هم که منشأ بایع نیست. آن نیامده احدهما را بفروشد، آن هم این را فروخته و هم آن را فروخته، معاً. بخواهید بر هر دو تطبیق بکنید این نمی‌شود چون می‌دانیم یکی از این‌هاست. بخواهید بر احدهمای متعین تطبیق بکنید ترجیح بلا مرجح است. این یا آن؟ خب این چه جوری حل شد؟

س: به احدهمای معینی که با شرط متأخر معین می‌شود بالقرعة أو التصالح أو التقسیم أو غیرهما؟
ج: بله این حرف امام بود دیگر که متمم است. این هم که ما دلیلی نداریم. توی ادله‌ی قرعه نوشته که من متمم انشاء هستم.

س: ما جمع می‌کنیم ادله را؟

ج: ما که نمی‌توانیم جمع بکنیم.

س: چرا نمی‌توانیم.

ج: دست ما که نیست. شارع شاید این‌جا را متمم قرار نداده.

س: عیب ندارد اشکال اثباتی بکنید بگویید از این در نمی‌آید.

ج: بله دیگر. همین.

س: ماده‌ی اشکال ثانی که در شق صحت می‌گفتید این بود تطبیق نمی‌کند. امکان تطبیق ندارد.؟؟؟ مرجح است؟

عیب ندارد ما می‌گوییم مرجح دارد. شما می‌گویید اثباتاً؟؟؟

ج: بله آن که می‌گوییم نمی‌کند یعنی خودش، خودش که تطبیق نمی‌کند، بخواهید به یک امر محامل خارجی از

طرف شارع، آن هم که ما دلیل اثباتی برای آن نداریم.

س:؟؟؟

ج: همین دیگر. پس در مقام نمی‌توانیم بگوییم. این شبهه که ما بخواهیم بگوییم یکی از این‌ها حتماً درست است

علی التعین، مشکله‌ی آن این است. این را شما چه جور حل کردید؟

این حالا یک جوابی بعضی اعلام عصر دام‌ظله در مصباح المنهاج دارند که این را بعد عرض می‌کنیم که خواستند با این شبهه را حل بکنند. و ایشان هم قائل هستند به صحت هر دو.

مطلب دیگری که در مقام هست نسبت به فرمایش استاد، چون آن احتمال سوم که با قرعه بخواند حل بشود مناقشه‌ای آن قبلاً بحث شده. این که بخواند با تعیین بایع باشد، این هم اشکالش حل شد که یک ثبوت معینی ندارد که او بخواند تعیین بکند. و قیاس مقام به صاع از صبره، قیاس مع الفارق است. چون آنجا صاع من صبره فروخته شده، و آن معامله درست است در مقام تطبیق به این. و کسی که می‌آید صاعی از صبره را می‌خرد، در عرف عقلاء این است که تطبیق آن به ید بایع است. این کلی. این جا کلی فی المعین را می‌خرد در حقیقت.

و اما فرمایش استاد که فرموده با قسمت مبنیة علی الرضا ایشان فرموده. حالا صرف نظر از آن اشکال عامی که به همه‌ی این وجوه بود که شما چه جور می‌گویید اصلاً یکی از این‌ها درست است تا حالا بعد بیاید قسمت بخواند بشود، حالا صرف نظر از آن اشکال، اشکال این است که این فرمایش که قسمت می‌فرمایند، این در تمام موارد قابل تصور نیست، مثل مثال‌های متعارفی که می‌زنیم این روزها، دو تا فرش، دو تا ماشین، مثلاً. یا یک فرش، یک ماشین. چون قسمت مال موارد اشاعه است. آنجا اگر دو تا مالک داریم و ملکیت آن‌ها به نحو اشاعه است که این اشاعه شدن اسبابی دارد که در کتاب الشریکه بیان شده. وقتی به نحو اشاعه باشد آنجا بله جای قسمت است. اما جایی که اشاعه نیست، مثل این که دو تا فرش است دیگر.

س: یعنی کی؟

ج: یعنی مالک

س: نه اشاعه نیست یعنی این که امکان اشاعه ندارد امکان اشاعه که هست.

ج: نه.

س: دنگی با هم مالک می‌شوند.

ج: نه فرض این است که این جوری ... مالک یعنی بایع ...

س:؟؟؟ اشاعه نیست؟

ج: اشاعه نیست بله. یکی مال آن شده یکی مال این است. این مخلوط شدن و مشتبه شدن دو تا متاع هست که نمی‌دانیم این مال آن است یا مال آن است. مثل مثلاً کفش‌ها گاهی مخلوط می‌شود نمی‌دانیم این مال من هست یا آن. عباها مخلوط می‌شود این جا که اشاعه نیست.

بله امکان فرض اشاعه در ما نحن فیه وجود دارد مثل این که مکره می‌گوید باید مثلاً یک دوم این زمین را به من بفروشی. آن می‌آید کل آن را می‌فروشد. خب این جا بله می‌شود گفت که اشاعه شده. مثلاً فرض کنید بگوییم اشاعه هست حالا.

پس این که ما بیاییم بگوییم در کل این مسئله وجه پنجم این است مطلقاً به نمی‌دانم قسمت کذا، این اشکال دوم، یعنی مطلب دوم، مطلب دومی که در این جا در حول کلام استاد هست این است که در باب قسمت یک بحثی وجود دارد و آن این است که آیا تقسیم حتماً باید به قرعه باشد؟ یعنی بعد از این که تعدید سهام می‌کنند یا قسمت به رد است یا قسمت به تعدیل است یا قسمت به افراض است بعد از این که سهام را تعدید می‌کنند باید قرعه بزنند،

س: ???

ج: یعنی این هایی که چیز شده یکی بخشی از آن را می‌دهند به آن و بخشی را هم به آن رد می‌کنند. خب در این جا فقط راه در این موارد قرعه است یا به تراضی هم می‌شود؟ یعنی قسمت به تراضی، نه به قرعه. بعضی از فقهاء فرمودند که نمی‌شود به تراضی. حتماً از راه قرعه است. همین جوری بیاییم بگوییم با هم قسمت که می‌خواهیم بکنیم بیاییم بگوییم که خب باشد آن مال تو، آن مال من. با این تعین پیدا نمی‌کند. باید قرعه زد، آن وقت تعین پیدا می‌کند.

بعضی از بزرگان در منهاج الصالحین، ایشان فرمودند این که به تراضی بشود الاحوط لا اقل این است که مثلاً نه، باید ???

س: ???

ج: بله، ولی ملک او نشده.

خب اگر ما این مبنا را که حالا من نمی‌دانم استاد مبنایشان چه هست؟ فلذا نمی‌خواهیم به ایشان اشکال بکنیم. مطلب را داریم محاسبه می‌کنیم. اگر ما این مبنا را بپذیریم که باید به قرعه باشد خب این مرجع آن می‌شود به احتمال سوم که می‌گفت با قرعه تعیین می‌شود. این جا هم که شما می‌گویید قسمت مبنیه‌ی علی التراضی و شاید این که استاد این جا فرموده «القسمۃ المبنیۃ علی التراضی» به همین نکته توجه دارد. که ما اگر بگوییم قرعه که برمی‌گردد به همان و وجه خامس نمی‌شود. «نعم المبنیۃ علی التراضی» که ایشان قائل باشند که در باب قسمت تراضی کفایت می‌کند و لازم نیست که با قرعه معین بشود. که المبنیۃ علی التراضی، این قید احترازی هست یعنی احتراز عن القرعه است. تا این که به آن وجه برنگردد. و شاید هم والله العالم این تضالهی که ایشان فرموده یعنی قسمت مبنی علی التراضی یُمكن این که نظرش به همان مصالحه باشد که محقق ابروانی فرموده البته اقرب همان

معنای اول است که عرض کردیم که ایشان می‌خواهد احتراز بفرماید از قسمتی که مبنی بر قرعه است. تا این که برنگردد به آن وجه. ولی شاید هم حالا، خیلی البته شاید بعید، این است که به همان مصالحه برگردد. و اما مصالحه‌ای که فرموده مرحوم ایروانی فرموده، خب فقط همان اشکال عام بر آن هست و اما مصالحه، خب اشکال ندارد الصلح جایز و صلح هم نافذ است اگر می‌آیند مصالحه می‌کنند با هم‌دیگر که این مال تو باشد آن مال این باشد و با همین ادله‌ی عمومات صلح تمسک می‌کنیم می‌گوییم خب این جا درست است اگر آن اشکال عام را صرف نظر از آن بکنیم.

و از این عرایضی که عرض شد این جا ممکن است یک وجه سابعی را هم اصطیاد بکنیم و آن این است که یکی درست است و یکی هم باطل است لا علی التعیین. آن وقت بالقسمه المبنیه علی التراضی أو المصالحة تعیین می‌شود یعنی أحد الامرین بحسب موارد.

س: یعنی مثلاً بگوییم؟؟؟ بالقسمه بالتراضی فی المشاعات و بالقسمه بالتصالح فی المثلأ غیر المشاعات؟
ج: بله مثلاً این جوری بگوییم. البته تصالح آن در مشاعات هم شاید اشکال نداشته باشد. اگر کسی بگوید ادله‌ی صلح، می‌گیرد این جاها را. پس بنابراین آن قسمت آن می‌شود برای مشاعات فقط. اما صلحش هم مال مشاعات باشد و هم مال غیر مشاعات باشد. این هم وجه اخیر است.

اما حالا برویم بر سر آن اشکال که اشکال عام بود و ما هم تا به حال قول قوی و وجه قوی در نظر همان وجه ثانی است که یعنی بگوییم هر دو باطل است. اصلاً باطل است این. خب بیان آن هم همان بود که تکرار شد شیخ اعظم اصل آن را فرمودند محقق اصفهانی هم شیده و اوضحه، به آن بیانی که گفته شد.

بعض الاعلام در مصباح المنهاج ایشان فرموده است که اکراه تنها کفایت نمی‌کند برای بطلان. صدق الاکراه به تنهایی لا یکفی للبطلان. بلکه باید داعی مکره بر انجام آن فعل مکره الیه داعی آن چه باشد؟ دفع الضرر باشد. اگر داعی آن دفع الضرر نباشد ولو اکراه صدق بکند، این کافی نیست برای رفع اثر و حکم. و در ما نحن فیه، در این جا که هر دو را با هم می‌فروشد در این جا داعی او بر فروش هیچ کدام در حقیقت دفع الضرر نیست.

حالا این مطلب ایشان را تعلیل این جای آن را که چطور دفع الضرر نیست یکی یک وقتی ممکن است که این را توضیح بدهیم به همان بیان مرحوم ایروانی که ایشان این را نمی‌گوید، خود ایشان یک بیانی دارد. و بعد برای این بیان دو تا مقرب، دو تا منبه مثلاً ذکر می‌کنند. بیان ایشان این است که از ترک بیع هر یک از این دو تایی که دارد با هم می‌فروشد اگر من این بیعی را که مثلاً گفته یکی از این دو کتاب را مثلاً بفروش، از ترک بیع این کتاب این جور نیست که مطلقاً ببینم ضرری بر من وارد می‌شود تا این که داعی من بر فروش این مطلقاً چه باشد؟ دفع ضرر باشد نه، ترک این در صورت ترک او بر این ضرر مترتب می‌شود. اما اگر ترک این همراه با فعل آن شد

خب بله این ترک این که ضرری بر آن مترتب نمی‌شود. تا داعی من و انجام این، این باشد که اگر من این کار را ترک بکنم آن ضرر متوقع^۱ علیه آن بر من وارد خواهد شد. هر کدام از این‌ها را دست می‌گذاریم روی آن، ترک این این جور نیست که مطلقاً موجب ضرر بشود تا بتواند داعی من باشد ترک این اگر همراه ترک او شد، و ترک او اگر همراه ترک این شد اما اگر ترک این همراه فعل او شد، و این‌جا این جور نیست و وقتی که با هم دارد می‌فروشد هر دو را با هم دارد می‌فروشد پس بنابراین هر کدام را که نگاه می‌کنیم این ترک آن با فعل دیگری همراه می‌شود. پس بنابراین بر ترک او احتمال ضرری وجود ندارد برای آن. بر ترک آن که همراه فعل دیگری است ضرری متوجه او نمی‌شود تا بگوییم دفع این ضرر داعی آن بوده. بله قبول می‌کنیم که این‌جا اکراه صادق است همه می‌گویند برای چه ماشینت را فروختی؟ می‌گوید چاره‌ای نداشتم مکره بودم. اکراه صادق است ولی اکراه موضوع برای حکم نیست تمام موضوع نیست. باید داعی آن هم دفع ضرر باشد. باید این جوری باشد.

س: ???

ج: با آن هم می‌شود گفت، یعنی ایشان می‌گفت که وقتی یکی ... شما که نسبت به یکی، این جوری او می‌گفت، س: بیانش فرق می‌کند روحش همین است.

ج: حالا روحش هم دو تا هست.

س: اکراه وقتی اکراه هست که داعی نیاز دفع ضرر و وقتی که شما دو تا را می‌فروشی نمی‌توانی داعی تو نسبت به هر دو تا دفع ضرر باشد چون می‌دانی یکی دیگر را داری ترک می‌کنی. روحش آن یکی است از این جهت. ج: فرموده «أَنَّ تَرْتَبَ الضَّرَرِ بِمُخَالَفَةِ أَمْرِ الْمَكْرِهِ وَ إِنْ كَانَ شَرْطاً فَيُصَدَّقُ الْاِكْرَاهُ أَلَا أَنَّهُ لَا يَكْفِي مَا لَمْ يَكُنِ الدَّاعِي لِلْعَمَلِ هُوَ الْخَوْفُ مِنَ الْمَكْرِهِ وَ لَا مَجَالٌ لَذَلِكَ فِي الْمَقَامِ أَمَّا بِالْإِضَافَةِ إِلَى بَيْعِ مَجْمُوعِهِمَا» ترک مجموع، «فَلْفَرَضَ عَدَمُ أَمْرِ الْمَكْرِهِ بِهِ وَ عَدَمُ تَرْتَبِ الضَّرَرِ بَتَرَكِهِ وَ أَمَّا بِالْإِضَافَةِ إِلَى كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا بَعِيْنَهُ فَلَاَنَّهُ إِنَّمَا يَتَرْتَبُ الضَّرَرُ عَلَى تَرَكِهِ فِي ظَرْفِ عَدَمِ فِعْلِ الْآخِرِ» فرق ایشان با آقای ایروانی این است که آقای ایروانی می‌گفت اصلاً اکراه صادق نیست. سالبه‌ی بانتفاء موضوع است چون یکی که به طیب نفس است. این‌که به طیب نفس شد مقصد مکره هم انجام شده پس دیگری هم دیگر مکره^۲ علیه نیست. ایشان می‌گوید نه اکراه صادق است ولی ما علاوه بر اکراه یک چیز دیگری می‌خواهیم و آن این است که داعی آن این باشد.

س: چرا می‌گفت آقای ایروانی عن طیب نفسه؟ بخاطر این که می‌دانست که اکراه وقتی هست که من هر دو تا را بخواهم ترک بکنم.

ج: نه دیگر اکراهی نیست که. یکی که معلوم است بخاطر آن نفروخته که.

س: ???

ج: بله آن می‌گفت موضوع منتفی است می‌گفت موضوع اکراه منتفی است ایشان نمی‌گویند موضوع اکراه منتفی است.

«و اما بالاضافه الى كل واحد منهما بعينه فلأنه إنما يترتب الضرر على تركه في ظرف عدم فعل الآخر لا مطلقاً» که چه آن را انجام بدهی و چه انجام ندهی. «و لو اتى به معه» یعنی با ترک آن این را انجام داده باشد. «حيث لا مجال حينئذ لكون الدافع لبيع كل منهما مع الآخر تجنب الضرر، بل لابد من كون الدافع امراً آخر ككراهة التفريق بينهما» باید گفت علت و انگیزه‌ی آن چیز دیگری است که این دو تا را با هم دارد می‌فروشد. و الا ضرری که دیگر مترتب نیست. می‌داند دیگر ضرری مترتب نیست نه بیع این و نه به بیع آن. چون بیع این وقتی باعث ضرر می‌شد که این را بخواهد ترک بکند با ترک او، الان آن را که دارد انجام می‌دهد. آن یکی را، ترک این که چیزی نداشته که حالا فعل آن در اثر این باشد که بخواهد ضرر را از خودش دفع کند، این جا ضرری دیگر نبود، «بل لابد من كون الدافع امراً آخر ككراهة التفريق بينهما المستلزم للرضا ببيعهما معاً بسبب الاكراه على بيعهما، فالمقام نظير ما لو أكرهه زيد على بيع أحد عبديه» زید می‌گوید یکی از این دو تا نوکرها، عبادت را باید بفروشی، و الا کذا خواهم کرد. و این آقای مکره می‌داند فردا مثلاً عمرو سیکرهِه علی بیع اصغرهما، یک عبدی کبیر است یکی صغیر است یکی مثلاً پنجاه سالش است یکی سی سالش است می‌داند فردا عمرو می‌آید می‌گوید آن سی ساله را معیناً، می‌گوید باید بفروشی، امروز زید دارد می‌گوید یکی از این دو تا را بفروش، حالا این آقا اگر بیاید، الان امروز بیاید این اکبر را بفروشد، معامله‌اش درست است یا درست نیست؟ مکره است؟ یا نه شما می‌گویید نه خب تو فردا که می‌دانی که این جوری هست و فردا وقتی که آن اصغر را بفروشی، هم از آن رهایی پیدا کردی و هم از این رهایی پیدا کردی. البته مقصودشان این نیست که آن عمرو بعداً می‌آید می‌گوید؟؟ به من بفروش، آن هم گفته یکی از این‌ها را به من بفروش، نه بفروش. حالا ولو به دیگری.

س: حتی به من بفروش هم باشد ولی انتفاع موضوع شده، قبلاً فروختند به کسی دیگر دادند. ولو این که بگوید به من هم بفروش، می‌دانم فردا می‌خواهد بگوید اصغر؟؟؟

ج: پس خلاصه جوری باشد که تخلّص بتواند بکند.

س: تخلّص کرده دیگر.

ج: حالا ایشان می‌گویند این جا چه هست؟ این جا درست است که آن رها کرده گفته احدهما، ولی از نفروختن الان این اکبر، خوف و ضرری برای او ندارد. صدق اکراه می‌شود این جا، ولی خوف ضرر برای اکبر که نیست. برای این که می‌تواند با فروش آن اصغر که فردا آن می‌گوید حل بکند مسئله را. «فالمقام نظير ما لو أكرهه زيد على بيع أحد عبديه و هو يعلم أن عمراً سيكرهه على بيع اصغرهما و أنه لو لم يبيع الأكبر حتى باع

الاصغر» اگر این اکبر را نفروشد تا این که اصغر را بعداً بفروشد، «لأمن الضرر من زید و عمرو» از هر دو مکره در امنیت خواهد بود، «لإكتفائهما ببيعه، حيث لا مجال للبناء على صدق الكره على بيع الأكبر حينئذ بعد العلم بعدم الترتب الضرر على ترك بيعه في ظرف بيع الاصغر المفروض حصوله بعد» این یک مثال، گفتند این جا مثل آن جاست. «و نظیر ما إذا أكره أحد شخصين على البيع» می گوید یا زید یا عمرو، باید کتابتان را بفروشید، خانهتان را بفروشید. من خانه می خواهم حالا یا تو بفروش یا آن. حالا هر کدام از این ها وقتی که احتمال می دهند که دیگری می فروشد یا می دانند می فروشد، این جا اگر بیاید بفروشد، می توانیم بگوییم عن اکراه فروخته؟ بله اکراهی وجود دارد در این جا، اما این جور نیست که این خوف ضرر داشته باشد از نفروختن، چون می گوید خب آن می فروشد. «نظیر ما إذا أكره أحد الشخصين على البيع فباع كل منهما مع علميه بتحقيق البيع من الآخر أيضاً، حيث يصح البيع من كل منهما كما يظهر مما سبق في المسئلة الثالثة و من هنا كان الظاهر في المقام صحه البيع فيهما معاً» این فتوای ایشان این می شود خلافاً لجدشان، مرحوم آقای حکیم که فرموده «بطل فيهما جميعاً» که این بطل فيهما جميعاً بعد آقای خوئی هم اقره فی محلّه؟؟؟ مرحوم آقای تبریزی هم اقره فی محلّه و شیخنا الاستاد دام ظلّه هم اقره فی محلّه احتمالاً.

س: مثال دوم بهتر از مثال اول نبود؟ مثال دوم را به دو نفر می گوید هر دو تا می دانند آن یکی می فروشد این مثال بهتر از این هست که مطلقاً دفع ضرر نمی کند بلکه مقیداً دفع ضرر می کند و این مقید می داند که لایتحقق. چون توی مثال اول ممکن است که بگوییم اکراه صدق نمی کند از باب این که ما می دانیم به بیع اصغر تفصی پیدا می کنیم از هر دو ضرر، بخاطر وجود ما یُتفصی به، به این که فقط اصغر را فروشد، بیع الاکبر بوجود ما یُتفصی به از حالت اکراه خارج می شود نه بخاطر این که امن الضرر ایجاد می شود بخاطر این که شرط اکراه که وجود التفصی هست؟؟؟ من می دانم اصغر را بفروشم دیگر اکراهی به اسم اکبر وجود ندارد و تفصی پیدا می کنم بخاطر این که شرط امکان تفصی منتفی نمی شود و ما یُتفصی به موجود هست اکراه لا یدکر، نه بخاطر قضیه ای که ایشان می فرمایند. اما در دومی مثال قشنگی هست.

ج: خب حالا شما تشکیک در این که یکی اوضح است و یکی واضح است آن حالا شما می فرمایید اول مثلاً مثال دوم را ذکر می فرمودید چون آن اوضح است؟؟؟

در آن مثال اول که حالا ایشان زدند یک بحثی وجود دارد که بعداً مطرح می کنیم ان شاءالله و آن این است که اگر در افراد طولی کسی مکره شد که مثلاً به او می گوید که یا روز جمعه یا روز شنبه باید متاع خودت را بفروشی، آیا اگر روز جمعه آمد فروخت با این که حالا می تواند ممدوحه دارد شنبه بفروشد، معامله ای این چه جوری است؟ درست است یا باطل است؟ یا موسّع گفت، گفت امروز، از اول صبح یا شب گفت که آقا فردا

باید متاع خود را بفروشی، فردا از اول صبح است تا غروب. این همان اول صبح آمد و فروخت، این بین آقای نائینی و آقای خوئی اختلاف است یا سه قول در مسئله هست که این فرع را بعداً عنوان می‌کنیم چون امام این فرع را در تحریر عنوان نفرمودند که ایشان افراد عرضی را مطرح فرمودند در تحریر، افراد طولی را مطرح نفرمودند.

س: با احتمال این که متوجه بشود یعنی؟ یعنی در واقع زود بیاید اقدام بکند با وجود این که احتمال می‌دهد که اتفاق بیفتد؟؟؟

ج: حالا آقای نائینی تفصیل داده ولی آقای خوئی تفصیل ندادند و آقای خوئی می‌گویند مطلقاً اگر؟؟؟ بدار کند درست است. و آقای نائینی بین حرام و محرمات و بین وضعیات و معاملات تفصیل قائل شدند. حالا مسئله‌ی این را بعد از شاء الله متعرض می‌شویم.

حالا این جا می‌گویند که معلوم می‌شود که این فرصت دارد. الان این این که می‌گوید یکی از این دو تا را بفروش و این می‌داند بعداً با آن بعدی می‌تواند از شر این خلاص بشود پس معلوم می‌شود که آن که گفته احدهما را بفروش، موسّع هست. و در موسّع عده‌ای می‌گویند اگر که بفروشد صحیح است حالا شما هم دارید می‌گویید که صحیح است.

س:؟؟؟ از اول دارد می‌گوید که یکی از این دو تا را بفروش دیگر، یا اصغر را بفروش، یا اکبر را بفروش. حالا من می‌دانم که فردا آن یکی می‌آید می‌گوید اصغر را بفروش.

ج: و اگر بعداً اصغر را می‌فروشم از گیر هر دوی آن‌ها نجات پیدا می‌کنم. پس معلوم می‌شود که اولی موسّع هست.

س: گیر نمی‌دهد اولی دیگر تا فردا؟

س: یعنی چی امر موسّع هست؟

ج: امر موسّع است یعنی نگفته همین الان بفروش.

س: می‌گویند که اگر فردا هم فروختی، مشکلی ندارد دیگر.

ج: بله مشکلی ندارد دیگر. فلذاست که می‌داند که با آن چه می‌شود و در این صورت که موسّع هست خب یک نظر این است که و حالا ایشان نمی‌دانم این مسئله را مطرح کرده یا نکرده؟ بعید است که مطرح کرده باشد، پس بنابراین از این باب می‌گوییم صحیح است. با مقام تفاوت پیدا می‌کنیم.

س: ایشان گفت که اگر فردا بفروشد؟؟؟

ج: نه از باب این که دارند این جوری تصویر می‌کنند.

س: نه مثال ایشان این بود که مکره همین الان؟؟؟

ج: نه مکره گفته که یکی از این دو تا را بفروش،

س: و لو فردا.

ج: بله.

س: باید ببینیم متن چه گفته.

ج: عبارت آن را خواندم دیگر. عبارت ...

س:؟؟؟

ج: «فالمقام نظیر ما لو أكرهه زيد على بيع احد عبدیه فباع أكبرهما و هو يعلم أن عمراً سيكرهه على بيع اصغرهما و أنه لو لم يبيع الأكبر» یعنی يعلم «أنه لو لم يبيع الأكبر حتى باع الأصغر لأمن الضرر من زيد و عمرو، لإكتفائهما ببيعه» این جا «حيث لا مجال للبناء على صدق الكراه على بيع الأكبر حينئذ بعد العلم بعدم ترتب الضرر على ترك بيعه في صرف بيع الأصغر المفروض حصوله بعده»

س: اگر مثال را این طوری بکنیم چی؟ مثال را بگوییم که اولی آمده اکراه کرده که یا اصغر یا اکبر را همین الان بفروش، من می‌دانم فردا یک کسی می‌آید فقط اصغر را از من می‌خواهد.

ج: نه آن که مسلم است.

س: نه مثال را این جوری ترسیم بکنیم.

ج: نه اصلاً مثال ایشان نمی‌شود. چون الان؟؟؟

س:؟؟؟

ج: نه ببینید آن وقت ضرر مرتب می‌شود چون در الان یا باید ...

س: اصغر را بفروشم یا اکبر را بفروشم. می‌دانم فردا هم اصغر را یکی کسی می‌آید اکراه می‌کند من می‌آیم اصغر را می‌فروشم موضوع منتفی می‌شود برای اکراه فردا؟ نه این که نگه می‌دارم فردا که حالا اصغر هم آمد گفت اصغر را بفروش، آن هم گفته که یکی از این دو تا را بفروش، اصغر را می‌فروشم، بعد می‌شود موسّع، این جوری نگوئیم. بگویید مثال آن جاست نظیر ما إذا این طور، همین الان یکی کسی آمده جمعه می‌گوید همین الان یکی را بفروش، من می‌توانم فردا هم طرف تهدید کرده اس ام اس داده گفته فردا هم می‌آیم اصغر را از و می‌خواهم و اکبر را اصلاً چشم روی آن ندارد. چشم و نظر ندارد روی اکبر.

ج: علی ای حال آن کسی که گفته احدهما را بفروش باید موسّع باشد.

س: نه این‌جا دیگر موسع نمی‌شود. ??? نمی‌خواهم نگه دارم تا فردا که بگویید بداع کرد، نه همین الان، مضیق است می‌گوید یا اصغر را همین الان بفروش، یا اکبر را همین الان بفروش. من این‌جا می‌دانم دفع الضرر می‌توان کرد به فروش اصغر الان، لِإِنتِفَاءِ موضوع، دیگر موضوعی نمی‌ماند که فردا بخواهد ???
ج: نه آخر چون فرض دارد می‌کند می‌داند فردا یُکرهه ...

س: به چی؟ به فقط اصغر.

ج: می‌دانم.

س: ??? آقا مثال ایشان را قبول دارم ایشان این‌جوری نگفته، ایشان می‌گوید حتی باعه فردا، و يُتَنَفَى الضرر.
ج: که فرموده که «فی ظرف بیع الاصغر المفروض حصول بیع الاصغر بعده» یعنی بیع اصغر بعده تحقق پیدا می‌کند شما می‌گویید همین امروز اصغر را بفروش، از بیع این خلاصی پیدا می‌کنی فردا هم سالبه‌ی بانتفاء موضوع است آن با چه می‌تواند تو را اکراه بکند؟ اصغری نیست که بیاید اکراه بکند. مگر این‌که آن یقه‌ی او را بگیرد بگوید فلان فلان شده چرا فروختی؟

س: ???

ج: حالا ایشان تصویرش این نیست. این مثالی که از ایشان می‌زنند این مثال مقرر بحث ما نمی‌تواند باشد در ما نحن فیه. چرا؟ برای این‌که این داخل آن مسئله می‌شود مسئله‌ما در این‌جا که آقایان مطرح کردند این افراد عرضیه است نه طولیه. در این‌جا.

و اما حالا ببینیم اصل خود مسئله. یک سؤال دیگر هم این‌جا این است که شما دو چیز می‌گویید دخیل است اکراه باشد اکراه باید باشد و این خوف ضرر داشته باشد. مجرد وجود اکراه کفایت نمی‌کند. صدق اکراه هست اما باید این‌که این بیع را انجام می‌دهد برای این باشد که ببیند اگر انجام ندهد بر انجام ندادن همین ضرری مرتب خواهد شد.

س: دفعاً للضرر ???

ج: و دفعاً للضرر انجام داده.

این را به چه دلیل دارید می‌فرمایید؟ اگر صدق اکراه را قبول می‌کنید یک وقت حرف ایروانی را می‌زنید می‌گویید اصلاً اکراهی صدق نمی‌کند این‌جا. یک وقت نه می‌گوییم اکراه وجود دارد اما این کفایت نمی‌کند کما این‌که تصریح هم فرمودند.

س: متن آن چه هست؟ می‌گوید الکره موجود است یا می‌گوید صدق ادله الکره؟ اگر بگوید صدق ادله الکره اشکال شما هست، که اگر صدق ادله الکره می‌شود دیگر شرط اضافی را از کجا می‌آورید؟ اما این‌جا شاید بگوید نه می‌گوید الکره هست یعنی اخافه؟؟؟ هست ولی باید نیت من هم باشد؟؟؟

ج: بله خب دارم عرض می‌کنم دیگر. حالا شما باید دوباره نگاه بکنید.
ایشان فرمودند که «إِنَّ تَرْتَبَ فِيهِ» بعد از این‌که آن دلیل را بیان می‌فرمایند. می‌فرمایند «ففيه أَنْ تَرْتَبَ الضَّرَرُ بِمُخَالَفَةِ أَمْرِ الْمَكْرِهِ وَ إِنْ كَانَ شَرْطاً فِي صَدَقِ الْاِكْرَاهِ» و این‌جا اگر هیچ‌کدام را نیاید بفروشد معلوم است که مخالفت با امر مکره کرده و صدق الکره این‌جا می‌کند. «أَلَا أَنَّهُ لَا يَكْفِي مَا لَمْ يَكُنِ الدَّاعِي لِلْعَمَلِ هُوَ الْخَوْفُ مِنَ الْمَكْرِهِ»

س: و یکفی در چی؟ در صدق الکره.

ج: نه.

س:؟؟؟ وقتی که می‌گوید لایکفی طرف نقیض آن این است. یعنی اگر یکفی به صرف این؟؟؟

ج: نه. برای بطلان لا یکفی.

س: بطلان عن الکره دیگر؟

ج: بله دیگر.

س: یعنی بطلان ناشی از غیر الکره که نداریم بطلان عن الکره که ادله الکره صدق می‌کند یا نه؟ ایشان دارد این را می‌گوید می‌گوید لا یکفی در صدق. باید دفع ضرر؟؟؟ تا صدق یکفی. ولی آن را که می‌فرمایید بشود الکره هست الکره هست نه صدق عنوان رفع ما استکرها می‌شود این حرف را که کسی نمی‌زند قطعاً شأن آن‌ها أجل هست. بگوید رفع ما استکرها هست من از جیب خودم یک چیزی را می‌گذارم. خب این‌که مؤونه بر هست.

ج: نه حالا این قدر هم خارج از چیز نیست.

ممکن است که منشأ فرمایش ایشان این باشد که در بعضی کلمات هم دیده می‌شود، که شارع که می‌آید می‌فرماید که رفع ما استکرها علیه از باب این است که به تناسب حکم و موضوع استقلال در اراده ندارد.

س: این‌ها هم همین را می‌گویند.

ج: نه.

س: پس رفع ما استکرها وزانش همان حرف عقلاء را می‌زند.

ج: بله اما یک کسی لقائل آن يقول که نه، شارع می‌گوید هرجایی که الکره بود من به این‌ها کاری ندارم من به صدق الکره کار دارم.

س: آن دیگر رفع ضرر نیت نمی‌خواهد آن را که دیگر مطلق می‌گویند. شرط نمی‌داند.

ج: نه می‌دانم.

س: کسی که مثل آقای حکیم شرط می‌داند.

ج: آقای عزیز تا فی الجمله ضرری نباشد اکراه صدق نمی‌کند. همین که فی الجمله ضرر؟؟؟ اگر هیچ‌کدام را انجام ندهد که ضرر بر او متوجه می‌شود.

پس بنابراین این یک شرط اضافه‌ای است که شما می‌آورید از کجا می‌آورید این را؟ می‌گویید رفع ما استکرها علیه، اکراه صادق است این‌جا یا صادق نیست؟ اگر نفروشم اصلاً این ضرر بر من وارد می‌شود یا نمی‌شود؟ خوب می‌شود. پس من مکروه هستم منتها این رفع اکراه را به چی می‌توانم بکنم؟ به این‌که یکی را انتخاب بکنم. حالا آمده دو تا را می‌فروشد. حالا که می‌گویم دو تا را می‌فروشی، پس یکی حتماً بخاطر آن هست پس دیگر اکراه مکروه علیه وجود دارد. منتها لا علی التعین. یکی هم که نداری، ضرورتی نداشته اخافه‌ای نداشته پس آن صحیح است. اما این‌که این‌جا ایشان می‌فرماید اکراه را ما قبول داریم خلافاً لـ آقای ابروانی که وقتی با هم می‌فروشی، موضوعاً اکراه صدق نمی‌کند. چون همین که تصور کردی یکی به طیب نفس بوده و همین یقوم مقام مقصد المکروه باعث می‌شود موضوعاً آن دیگری هم دیگر مکروه علیه نباشد. ایشان این را نمی‌گویند. ایشان حرفش این است که ما علاوه‌ی بر آن باید خوف داشته باشیم که اگر این را انجام ندهم. خوف داشته باشم که اگر این را انجام ندهم ضرر بر من وارد می‌شود و شما چنین خوفی در هر کدام که نگاه می‌کنیم ندارید. وقتی با هم می‌فروشید، چون خوف از ضرر مترتب شدن در جایی است که با دیگری، دیگری هم ترک بشود، اما اگر دیگری ترک نشود که خوب بر ترک این ضرری نیست، پس شما نسبت به این ضرری را حس نمی‌کنید چون دیگری را دارید انجام می‌دهید می‌رویم سر آن، بر ترک آن هم ضرری حس نمی‌کنیم چون با آن است. و ما این را احتیاج داریم خوب این‌جا سؤال این است که شما این را از کجا درآوردید؟ که باید این‌جوری باشد آن می‌گوید اطلاق ... می‌گوییم اطلاق رفع ما استکرها علیه ... شارع می‌گوید هر جایی که اکراه بود من برداشتم. اگر این‌جوری تصویر کردیم و گفتیم آن وقت مشکل همان می‌شود که «احل الله البیع» را شما چه‌جور تطبیق می‌فرمایید؟

علی‌ایّ حالٍ الی هنا به این نتیجه رسیدیم که یک دلیل قانع‌کننده‌ای نتوانستیم پیدا بکنیم و ما این‌جا عرض می‌کنیم که و الراجح الثانی، منتها یک سؤالی این‌جا هست که امام که می‌فرمایند که ... امام در کلام‌شان این بود که و الاول راجح، «لا یخلو أولهما من رجحان» اولهما یعنی هر دو صحیح است من رجحان، این فتواست، من

رجحان، حالا رجحان دارد، لا یخلو، آن هم تازه لا یخلو من رجحان، خیلی زرنگانه است این‌جا که حالا ... بله
اولی لا یخلو من رجحان، ولی حالا بالاخره چی؟

س: ظاهرش که فتواست که؟؟؟

ج: من رجحان. آن وجه یعنی دلیل، وجه یعنی دلیل.

س: ظاهر لا یخلو من رجحان اقوی است من لا یخلو من دلیل.

ج: نه وجه یعنی دلیل.

س:؟؟؟ بعضی‌ها می‌آیند تعلیق می‌زنند لا یخلو من وجه وجهیه. یعنی یک دلیل معتبر. وجه، یعنی یک وجهی
دارد.؟؟؟ لا یخلو من قوه بله، ولی؟؟؟ لذا پایین‌تر از لا یخلو من قوه است.

ج: اگر وجه، ببینید آخر می‌گویند که وجوهی دلالت می‌کند الاول. وجه یعنی دلیل، اگر وجه به معنای دلیل باشد
خب لا یخلو من دلیل. من دلیل. اصلاً بگوییم لا یخلو من دلیل. یک دلیلی بالاخره دارد خب خوب است اما من
رجحان، خب رجحان ظنی ممکن است که باشد. یا یک چیزی دارد.

فلذاست حالا فتوا که خیلی مشکل است در این مسئله‌ی ذو وجوه، ذو احتمالات کذا، ولی در عین حال این
همان ثانی، لا یخلو من رجحان، فلذا کسی بخواهد باید احتیاط بکند و مصالحه و امثال ذلک.

این فرع فعلاً تمام شد بقیه‌ی فرع آخری که ماتن قدس سره ذکر کردند که می‌ماند برای فردا و آن این است که
کرهه علی معین فضم الیه غیره. که این‌جا که الان بحث می‌کردیم معین نبود احدهما بود هر دو را با هم فروخته.
این‌جا نه اگرهه علی معین فضم الیه غیره. این آخرین فرعی است که در تحریر عنوان شده این را ان شاءالله
بحث بکنیم و برویم سراغ ...

و صلی الله علی محمد و آل محمد.

پایان.